

حکایت محمد خوارزمشاه

تألیف مولانا جلال الدین محمد بلخی

براساس نسخه‌ی رینولد نیکلسون

انتشارات وفاق

تهران ۱۳۹۳

حکایت محمد خوارزمشاه

مولانا جلال الدین محمد بلخی

ناشر: وشاق

ناظر چاپ: اکرم رحیمی

تیراژ: ۲۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۱۰-۷۴۵۱-۰۴-۵

قیمت: ۸۱۰۰۰ تومان

انتهای خیابان امام خمینی کوچه بیات پلاک ۹

۰۹۱۹۹۱۱۸۳۱۰ ۶۶۸۳۰۲۱۵

yoshaghpub@gmail.com

بلخی، مولانا جلال الدین محمد، ۶۰۴، ۶۷۲، شاعر

مثنوی برگزیده

حکایت محمد خوارزمشاه / تألیف مولانا جلال الدین محمد بلخی

تهران: وشاق، ۱۳۹۳

۲۲۲ ص

978-600-7451-04-5

فیفا

شعر فارسی -- قرن ۷ ق

نیکلسون، رنلد الین، ۱۸۶۸ - ۱۹۴۵ م

Nicholson, Reynold Alleyne

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی، برگزیده

PIR ۵۲۹۹ ۱/ ۱۳۹۳ پ

۲ ص

۳۴۵۶۱

سرشناسه

عنوان قراردادی

نویسنده و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شماره ثبت کتاب

موضوع

انزود

شابک

شناسه هرود

زده بندی کنگر

زده بندی دیو

شماره کتابشناسی ملی

فهرست

۱۱	مقدمه
۱۳	بسم الله الرحمن الرحيم
۱۴	تفسیر اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصَّرْهُنَّ اِلَيْكَ
۱۶	در باب این حدیث مصطفی که اَلْكَافِرُ يَأْكُلُ
۱۷	در حجره شاد مصطفی مهمان و خود را پنهان کردن
۱۸	سبب رجوع آن معجزه خاتم الانبیا در آن ساعت که
۲۰	نواختن مصطفی آن عرب مهمان را تسکین دادن از
۲۱	بیان آنکه نماز و روزه و همه اعمالی بر او
۲۲	پاک کردن آب همه پلیدی‌ها را و
۲۳	استعانت آب از حق جل جلاله بعد از غسل شدن
۲۴	گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندر بی
۲۴	در بیان آنکه نور خود او اندرون شخص منور
۲۵	عرضه کردن مصطفی شهادت را بر آن مهمان خویش
۲۶	بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا می‌شود تا
۲۷	انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس
۲۸	مناجات
۲۸	تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقل هر کسی از آن لوح آنکه
۲۸	تمثیل روش‌های مختلف و همت‌های گوناگون به اختلاف
۲۹	تفسیر یا خَسْرَةً عَلَى الْاَعْيَادِ
۳۰	سبب آنکه فرجی را نام فرجی نهادند از اول

- ۳۱ صفت طاووس و طبع او و سبب کشتن ابراهیم ۷ از او را
- ۳۳ در بیان آنکه لطف حق را همه کس داند و قهر حق را همه کس
- ۳۵ تفاوت عقول در اصل فطرت خلاف معتزله که ایشان گویند
- ۳۶ حکایت آن اعرابی که سنگ او از گرسنگی می‌مرد و اینان از
- ۳۷ در بیان آنکه هیچ چشم یدی آدمی را چنان مهلک نیست که
- ۳۷ تفسیر وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ
- ۳۹ قضیه آن حکیم که دید طاووسی را که پر زیبای خود را
- ۴۰ در بیان آنکه سفا و سادگی نفس مطمئنه از فکرت‌ها مشغول
- ۴۰ در بیان قول رسول «لَا وَهَابَةَ فِي الْإِسْلَامِ»
- ۴۱ در بیان آنکه عمل عاشق از حق هم حق است
- ۴۲ در تفسیر قول رسول مَنْ مَاتَ إِلَّا وَكُنْتُ أَنْ يَمُوتَ
- ۴۳ در بیان آنکه عشق و محبت در آب و گل محبوسند همچو
- ۴۴ جواب گفتن طاووس آن سگ را
- ۴۴ بیان آنکه هنرها و زیرکی‌ها و مانی‌ها چون سای
- ۴۵ در صفت آن بیخودان که از شر خود ایمن شده‌اند
- ۴۷ در بیان آنکه ما سوری الله هر چیزی آگاه ماکول است
- ۴۹ سبب کشتن خلیل زاغ را که آن اشارت به قتل کدام
- ۵۰ مناجات
- ۵۲ قَالَ النَّبِيُّ إِرْحَمُوا قَلْبًا عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَ غَنَى قَوْمٍ
- ۵۳ قضیه محبوس شدن آن آهر بیجه در آخور خیران و طعنه‌ی
- ۵۳ حکایت محمد خوارزمشاه که شهر سبزوار را که همه رافضی
- ۵۳ بقیه‌ی قضیه‌ی آهر و آخور خیران
- ۵۴ تفسیر إِنْ أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
- ۵۴ بیان آنکه کشتن خلیل خروس را اشارت به قمع و قهر
- ۵۹ تفسیر خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ

تفسیر اَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا	۵۹
مثل عالم هست نیست نما و عالم نیست نیست نما	۶۲
در تفسیر قول مصطفی لَأَهْدِيَنَّ قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ يُّدْفِقُونَ مَعَكَ وَهُوَ	۶۳
تفسیر وَهُوَ مَعَكُمْ	۶۴
در تفسیر قول مصطفی مَن جَعَلَ الْهُمُومَ مَنًّا وَاجِدًا كَفَاءً	۶۵
در معنی این بیت	۶۶
فَتَنِيَّ أَن تَشْخَصَ كَيْفَ دَعْوَى بِيغَامِيرِي مِیْ كَرْدَ گُفْتَنْدَش جِه	۶۶
سبب عادت عام و بیگانه زیستن ایشان به اولیای خدا	۶۸
آنکه در کار چون متعین شود در بذکاری و اثر	۶۹
مناجای	۷۱
پرسیدن پادشاه آن ملک بپوت که آن که رسول راستین	۷۱
داستان آن عاشق و معشوقه و بر می شمرد خدمت ها و	۷۲
یکی پرسید از عالمی عاقل که اگر نه از کسی بگیرد به	۷۴
میریدی درآمد به خدمت شیخ و از این شایسته	۷۴
داستان آن کنیزک که با خر خاتون شهوت برآورد و از او	۷۷
تمثیل تلقین شیخ مریدان را و پیغامبر امت را که ایشان یافت	۸۲
صاحب دلی دید سگی حامله در شکم آن سگ بچگان را که	۸۳
قصه ی اهل ضرعان و حسد ایشان بر درویشان که پدر ما از	۸۵
بیان آنکه عطای حق و قدرت موقوف قابلیت نیست همچون	۸۸
در ابتدای خلقت جسم آدم که جبرئیل را اشارت کرد	۸۹
فرستادن میکائیل را به قبض حفته ی خاک از زمین جهت	۹۰
قصه ی قوم بونس بیان و برهان آن است که تضرع و زاری	۹۰
فرستادن اسرافیل را به خاک که حفته یی برگیر از خاک	۹۰
فرستادن عزرائیل ملک العزم و الحزم را به برگرفتن	۹۳
بیان آنکه مخلوقی که تو را از او ظلمی رسد به حقیقت او	۹۵

- جواب آمدن که آنکه نظر او بر اسباب و مرض و زخم تیغ ۹۶
- در بیان وخامت چرب و شیرین دنیا و مانع شدن او از طعام ۹۸
- جواب آن مُغفَل که گفته است که خوش بودی این جهان اگر ۹۹
- فِيمَا يُرِيدُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُعْطَى النِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا ۹۹
- قضیه ایباز و حجره داشتن او جهت چارق و پوستین و گمان ۱۰۳
- بیان آنکه آنچه بیان کرده می شود صورت قضیه است و آنکه ۱۰۵
- حکمت نظر کردن در چارق و پوستین که فَلْيَنْظُرْ ۱۰۶
- بِالْبَلَاءِ بَيْنَ مَا رَجَى مِنْ نَارٍ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي حَقِّ ابْلِيسَ إِنَّهُ ۱۰۷
- در معنی اینکه أَرِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛ و معنی اینکه لَوْ كُشِفَ ۱۰۹
- پیر و نجاران و معشوق از روی حقیقت اگر چه متضادند ۱۱۰
- معشوق از عارف پرسید خود را دوست تر داری یا مرا ۱۱۱
- آمدن آن امیر تمام یا در میانک آن شب به گشادن آن حجره ۱۱۳
- بازگشتن نمانان از حجره و باز بوی شاه نویره تهی و ۱۱۴
- حواله کردن پادشاه قبول توبه و تمامان و حجره ۱۱۵
- فرمودن شاه ایباز را که اختیار کن از عارفان آن که از عدل ۱۱۶
- تعجیل فرمودن پادشاه ایباز را که زود این حکم را به فیصل ۱۱۷
- حکایت در تقریر این سخن که چندین گاه گم و گم ۱۱۸
- در بیان کسی که سخنی گوید که حال او مناسب آن سخن و ۱۱۹
- حکایت در بیان توبه ی نصوح که چنان که شیر از پستان ۱۲۲
- در بیان آنکه دعای عارف واصل در خواست او از حق همچو ۱۲۳
- توبت جستن رسید به نصوح و آواز آمدن که همه را جُستیم ۱۲۴
- یافته شدن گوهر و حلالتی خواستن حاجیان و کنیزکان ۱۲۵
- باز خواندن شهزاده نصوح را از بهر دلاکی بعد از استحکام ۱۲۶
- حکایت در بیان آنکه کسی توبه کند و پشیمان شود و باز آن ۱۲۷
- تشبیه کردن قطب که عارف واصل است در اجرای دادن خلق ۱۲۸

حکایت دیدن خر هیزم فروش با نوایی اسپان تازی بر آخر	۱۲۹
ناپسندیدن روباه گفتن خر را که من را ضیاع به قسمت	۱۳۰
جواب گفتن خر روباه را	۱۳۰
جواب گفتن روبه خر را	۱۳۱
جواب گفتن خر روباه را	۱۳۱
در تقریر معنی توکل حکایت آن راهز که توکل را امتحان	۱۳۱
جواب دادن روباه خر را و تحریض کردن او خر را بر کسب	۱۳۲
جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسب است که هر	۱۳۲
توکل کردن اثر بیان آنکه در مخیر دولتی فرز و اثر آن	۱۳۳
فرق میان شیخ کامل و اصل و میان سخن ناقصان	۱۳۵
حکایت آن شیخ و پسرش لوطی از او در حالت لواطه که	۱۳۶
غالب شدن حیل و پدیده به شیخ و تعقیب خر و کشیدن	۱۳۷
حکایت آن شخص که از شیخ گفتن در خانه بی	۱۳۸
بردن روبه آن خر را پیش شیر و جستن خر از شیر و عتاب	۱۴۰
در بیان آنکه نقض عهد و توبه موجب بلا بلکه موجب	۱۴۱
دوم بار آمدن روبه بر آن خر گریخته تا بار بفرمادش	۱۴۱
جواب گفتن خر روباه را	۱۴۲
جواب گفتن روبه خر را	۱۴۳
حکایت شیخ محمد سوزی غزنوی	۱۴۴
آمدن شیخ بعد از چندین سال از بیابان به شهر غزنین و زنبیل	۱۴۵
در معنی لَوْلَاکَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ	۱۴۷
رفتن آن شیخ در خانه امیری بهر کدیه روزی چهار بار به	۱۴۸
گریان شدن امیر از نصیحت شیخ و عکس صدق او و ابتاز	۱۴۹
اشارات آمدن از غیب به شیخ که این دو سال به فرمان ما	۱۵۰
دانستن شیخ ضمیر سائل را بی گفتن و دانستن قدر و ام	۱۵۱

- ۱۵۳ سبب دانستن ضمیرهای خَلَقِ
 ۱۵۲ غالب شدن مکر رویه بر استعصام خر
 ۱۵۳ در بیان فضیلت احتما و جوع
 ۱۵۳ مثل
 ۱۵۳ حکایت مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد. او را
 ۱۵۴ حکایت آن گاو که تنها در جزیره‌ی ست بزرگ حق تعالی آن
 ۱۵۵ صید کردن شیر آن خر را و تشنه شدن شیر از کوشش رفت به
 ۱۵۶ حکایت راهب که روز با چراغ می‌گشت در میان
 ۱۵۷ دعوت کردن مسلمان شیخ را
 ۱۵۸ حکایت شیخ بر سر حمان
 ۱۶۰ جواب سخن مرید شیخ غریب جبری را و در اثبات اختیار بنده
 ۱۶۲ درک وجدانی چون ایاز و اضطراب و خشم و اضطراب و
 ۱۶۴ حکایت هم در بیان تقریر آن و آن آنکه
 ۱۶۵ حکایت هم در جواب مرید ایاز به حکمت امر و
 ۱۶۷ معنی ماشاءالله کان یعنی خواست و رضای او
 ۱۶۸ و همچنین قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ یعنی جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ لَا يَنْصَرِفُ
 ۱۷۰ حکایت آن درویش که در هری غلامان آواز می
 ۱۷۲ باز جواب گفتن آن کافر جبری آن سنی را که به او
 ۱۷۴ پرسیدن پادشاه قاصد ایاز را که چندین غم و شادی با
 ۱۷۵ گفتن خوشاوندان مجنون را که حُسن لیلی به اندازه‌ی بیست
 ۱۷۷ حکایت جوحی که چادر پوشید و در وعظ میان زنان نشست
 فرمودن شاه به ایاز باز دگر که شرح چاروق و پوستین آشکارا
 ۱۷۷ حکایت کافری که گفتندش در عهد ابایزد که مسلمان
 ۱۷۷ حکایت آن مؤذن زشت آواز که در کافرستان بانگ نماز
 ۱۸۱ حکایت آن زن که گفت شوهر را که گوشت را گریه خورد.

۱۸۳	حکایت آن امیر که غلام را گفت که می بیار غلام رفت و
۱۸۴	حکایت ضیاء دلق که سخت دراز بود و برادرش شیخ اسلام
۱۸۵	رفتن امیر حشم آنود برای گوشمال زاهد
۱۸۶	حکایت مات کردن دلفک سید شاه یزید را
۱۸۷	انداختن مصطفی خود را از کوه حری از وحشت دیر
۱۸۸	جواب گفتن امیر مر آن شیعیان را و همسایگان زاهد را که
۱۸۹	دست و پای امیر را بوسیدن و لایه کردن
۱۹۰	از جواب گفتن امیر ایشان را
۱۹۰	آنکه می گویند إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا
۱۹۲	دگر بارها از امیر که تاویل کار خود بگو و مشکل
۱۹۳	تمثیل تن آن مهمانان و اندیشه های مختلف به مهمانان
۱۹۳	حکایت آن مهمانان که خود را به باران گفت که باران
۱۹۵	تمثیل فکر هر روزینه که در دنیا به میان نوک
۱۹۶	نواختن سلطان ایاز را
۱۹۷	وصیت پدر دختر را که خود را نگه دارد تا به
۱۹۸	وصف ضعیف دلی و سستی صوفی سایه پرورد مجاهد
۱۹۹	نصیحت مبارزان او را که با این دل و زهره که تو دار
۲۰۰	حکایت عبّاضی رحمة الله که هفتاد غزو کرده بود سینه برهنه
۲۰۲	حکایت آن مجاهد که از همیان سیم هر روز یک دَرَم در
۲۰۳	صفت کردن مرد غماز و نمودن صورت کنیزک مضور در
۲۰۳	ایثار کردن صاحب موصلی آن کنیزک را به خلیفه تا خون
۲۰۴	پشیمان شدن آن سرلشکر از جنایت که کرد و سوگند دادن
۲۰۵	حجت منکران آخرت و بیان ضعف آن حجت؛ زیرا حجت
۲۰۸	آمدن خلیفه نزد آن خوبروی برای جماع
۲۰۸	خنده گرفتن آن کنیزک را از ضعف شهوت خلیفه و قوت

- فانش کردن آن کنیزک آن راز را با خلیفه از بیم زخم شمشیر و ۲۰۹
- عزم کردن شاه چون واقف شد بر آن خیانت که بهوشاند و ۲۱۰
- بیان آنکه تَحَنُّ قَسَمْنَا که یکی را شهوت و قوت خیران دهد و ۲۱۲
- دادن شاه گوهر را میان دیوان و مجمع به دست وزیر که این ۲۱۲
- رسیدن گوهر از دست به دست آخر دور به ایاز و کیاست ایاز ۲۱۳
- تشنّیع زدن امرا بر ایاز که چرا شکستن و جواب دادن ۲۱۵
- قصد شاه به کشتن امرا و شفاعت ایاز پیش تخت ۲۱۵
- گفتن ساحران فرعون را در وقت سیاست که لَا صَبْرَ ۲۱۷
- مجدد بستن ایاز خود را در این شفاعتگری و عذر این جرم ۲۱۸

مقدمه

بِهِ تَشْفِيَنَّ وَ عَلَيْهِ تَتَوَكَّلْ وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْقُلُوبِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ

مَجْمُوعَةً وَ آخِرُهَا حَاجِبُهُ أَجْمَعِينَ

این مجمل پنج است. دفترهای مثنوی، و تبیان معنی در بیان آنکه، شریعت همچو شمع است؛ بی آنکه شمع به دست آوری، راه رفته نشود و چون در ره آمدی، آن ره تو لریقت است؛ و چون رسیدی به مقصود، آن حقیقت است؛ و جهت اینست که، لَمْ تَهْتَرِ الْحَقَائِقُ بِطَلَّتِ الشَّرَائِعُ، همچنان که مس زر شود و یاقوت زلزل زر بود، او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است، و نه خرد را در کیمیا مالیدن، که آن طریقت است؛ چنان که گفته اند: طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى النَّقْصِ قَبِيحٌ وَ تَرْكُ الدَّلِيلِ الْوُصُولُ إِلَى الْمَدْلُولِ مَذْمُومٌ؛ حاصل آنکه نسبت به علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب؛ و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است؛ و حقیقت زر شدن مس. کیمیادانان به علم کیمیا استاد، که، ما علم این می دانیم؛ و عمل کنندگان به علم کیمیا شادند که، ما چنین می دانیم؛ و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که، ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا گشتیم؛ عَتَقَاءُ اللَّهِ إِيْمَ كُلِّ جِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرْحُونَ. یا مثال شریعت، همچو طب آموختن است و طریقت پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات

میرد، شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند. حقیقت اگر دارد، نعره می زند که: یا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي، و اگر ندارد، نعره می زند که: یا لَيْتَنِي لَمْ أَوْتَ كِتَابِيَهُ وَلَمْ أَدِرْ مَا حَسَابِيَهُ یا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهُ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ. شریعت علم است، طریقت عمل است، حقیقت الوصول الی الله. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا.